|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 21  مدت زمان: 38.00 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 4.34 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 8.69 MB دانلود  اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم  مالك يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين‌  عبادت هدف آفرينش و راه يقين  در آيهٴ‌ مباركهٴ‌ \*«اياك نعبد و اياك نستعين»\*﴿1﴾ مطالبي به عرض رسيد. يكي از آن مطالبي كه بايد مطرح بشود اين است كه رابطهٴ عبادت با عقل چه پيوندي است؟‌ بعضي از مطالب ياد شده در بيان ارتباط عبادت با معبود بود. كه خداي سبحان را انسان چگونه عبادت كند. اما رابطهٴ عقل با عبادت چگونه است‌‌؟‌ اين عبادت چه وصفي براي عابد است؟‌ از نظر قرآن كريم عبادت براي انسان همانند درختي است كه براي آن بذر و هسته در نظر گرفته مي‌شود. هسته اگر درخت نشود به مقصد نرسيده است. بذر اگر سنبل و خوشه نشود به ثمر نرسيده است.  عبادت هدف مخلوق است، نه خالق  قرآن كريم عبادت را هدف آفرينش انسان مي‌داند. نه هدف خدا بداند بلكه هدف آفرينش است نه هدف آفريننده. اينكه در سورهٴ ذاريات اينچنين فرمود: آيهٴ 56 سورهٴ ذاريات \*«و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»\*﴿2﴾ چه عبادت را هدف خلق معرفي كرد نه هدف خالق،‌ رابطهٴ عبادت با انسان را تشريع مي‌كند. كه اگر انسان به مرحلهٴ‌ عبادت نرسيد و بندگي نكرد، مثل آن هسته‌‌اي است كه در زير خاك دفن شد و نمو نكرد و درخت نشد. اگر هسته‌اي را كشاورز به دل خاك نهاد و آن سبز شد اين هسته به هدف رسيده است . البته بايد بحث بشود اين هدف نهايي است يا هدف نسبي است و اگر هستهٴ‌ خرما مثلاً در زمين پوسيد و درخت نشد اين به هدف نرسيده است. پس عبادت براي انسان همانند درخت شدن براي هسته است.  اينكه فرمود:‌ \*«و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»\*﴿3﴾ عبادت هدف مخلوق است نه هدف خالق. نه يعني من يك هدفي دارم. مي‌خواهم به آن هدف برسم. كه اگر كسي مرا عبادت نكرد،‌ من به هدف نرسيده‌ام چون خداي سبحان كه غني محض است فرض ندارد كاري را براي چيزي انجام بدهد كه بوسيلهٴ‌ كار به آن مقصد و هدف برسد. پس عبادت هدف مخلوق است و نه خالق. هدف خلقت است، نه هدف خالق. بله \*«ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»\*﴿4﴾ يعني من اين را مگر براي عبادت نيافريدم، كه همهٴ اينها زير پوشش خداست. من جن و انس را جز براي اينكه عبادت كنند نيافريدم كه عبادت كردن در طول انسانيت و جني شدن است. نه هدف خالق نيست هدف مخلوق است. من همان ظاهر آيه اين است. من جن و انس را نيافريدم مگر اينكه به آن مقصد برسند. نه من به آن مقصد برسم اگر هدف فاعل باشد مثل اينكه انسان يك بنايي را مي‌سازد براي اينكه در آن سكونت كند. مي‌گويد من اين خانه را ساختم تا در او سكونت بكنم. اما اگر هدف فعل باشد نه هدف فاعل، مي‌گويد من اين كار را براي اينكه اين كار اينجوري بشود كردم. نه خودم به آنجا برسم كردم.  شاهد قرآني  شاهدش هم آيهٴ سورهٴ مباركهٴ ابراهيم است كه فرمود اگر شما ـ از زبان موساي كليم (عليه السلام) ياد كرد ـ مي‌فرمود:‌ اگر شما \*«ان تكفروا انتم و من في الارض جميعا فان الله لغني حميد»\*﴿5﴾ اگر شما و همهٴ مردم روي زمين كافر بشود براي خدا يكسان است. آيهٴ 8 سورهٴ ابراهيم اين است. \*«و قال موسي ان تكفروا انتم و من في الارض جميعا فان الله لغني حميد»\*﴿6﴾ اينطور نيست كه اگر همهٴ مردم زمين كافر بشوند و احدي عبادت نكند خدا به مقصد نرسيده است،‌ اينچنين نيست.  كمال محض براي هدفي بيرون از خود كار نمي‌كند  جواب :‌ خودش هم هدف است چون اگر فاعلي كاري را انجام مي‌دهد براي اينكه به يك كمالي برسد . اگر خود آن كمال خواست كار انجام بدهد براي چيست؟‌ چون كمال است كار مي‌كند. نه براي اينكه به يك كمالي ديگر برسد. هر فاعلي فعلي را انجام مي‌دهد،‌ تا به يك كمال نائل بشود. آن كمال، اگر كمال محدود بود،‌ او هم فعل انجام مي‌دهد براي اينكه به كمال بالاتر برسد. آن كمال بالاتر اگر محدود بود، باز فعل انجام مي‌دهد براي اينكه اكمل بشود. تا برسيم به آن هدفي كه كمال نامحدود است. حالا كمال نامحدود دارد كار انجام مي‌دهد. او براي چي انجام مي‌دهد، براي اينكه به مقصد برسد يا نه چون همهٴ‌ كمالات را داراست يكي از آن كمالات جود و سخاست. چون كامل محض است از او سخا و جود نشأت مي‌گيرد، نه كاري انجام مي‌دهد كه به مقصدي برسد چون فرض ندارد كه يك موجود كمال محض باشد و كاري را انجام بدهد براي اينكه به چيزي برسد. اگر بين اين كمال محض و آن هدف ديگر اين كار رابط و واسط باشد معنايش اين است كه آنچه را كه ما كمال محض فرض كرديم كمال محدود بود كه بعضي از كمالها را نداشت بوسيلهٴ‌ كار به آن كمالهايي كه ندارد مي‌خواهد دسترسي پيدا كند. و اين خلاف فرض است. پس اگر چيزي كمال نامحدود بود فرض ندارد كه كاري را براي چيزي ديگر انجام بدهد لذا اگر در سورهٴ ذاريات فرمود: من جن و انس را جز براي عبادت نيافريدم، در سورهٴ ابراهيم فرمود: حالا اگر احدي عبادت نكرد،‌ احدي روي زمين خدا را عبادت نكرد، براي خدا يكسان است. \*«ان تكفروا انتم و من في الارض جميعا فان الله لغني حميد»\*﴿7﴾  سؤال...  جواب: آن هم همينطور است آن هدف فعل است. حالا اگر كسي خدا را نشناخت اينطور نيست كه خداي سبحان به هدف نرسيد و ناقص و محروم و ناكام ماند. اينچنين نيست اگر ديگران عارف شدند، به كمال رسيده‌اند. نه اگر خدا معروف نشد، به كمال نرسيد.  همهٴ اينها لسان، لسان بيان هدف فعل است. فرمود:‌ من اين كار را براي فلان كردم كه اين كار به آن مقصد برسد. نه اينكه من اين كار را كردم كه خودم به آن مقصد برسم. همهٴ اينها بيان اهداف فعل است.  من براي اينكه معروف بشوم،‌ معروف كه بشوم، معروف اينها بشوم يعني اينها عارف من بشوند، من اينها را خلق كردم . من خلق كردم كه اينها عارف بشوند نه خلق كردم كه خودم معروف بشوم كه اگر معروف نشوم ناقصم، بوسيلهٴ معروف شدن مي‌خواهم كمالي پيدا كنم. اينچنين نيست. همهٴ اين لسانها، بيان غايت فعل و هدف فعل است نه هدف فاعل.  سؤال...  جواب: قد يقال بانه لا يوجد هذا الحديث﴿8﴾ في الاحاديث القدسيه و علي التسليم، لسان ذلك ايضا تبيين لهدف الفعل لا لهدف الفاعل كما قلنا.  سؤال...  جواب:‌ كنت كنزا مخفيا، مخفيا لي او مخفيا لغيري؟ مخفياً لغيري فهو معروف، عند كل جاهل، فهو عارف بذاته و معروف لذاته لا يحتاج ان يعرفه غيره فلذا قال سبحانه و تعالي: \*«ان تكفروا انتم و من في الارض جميعا»\*﴿9﴾‌ ان تكفروا أي لا تعرفونه و لا تعبدونه \*«فان الله لغني حميد»\*.  سؤال...  جواب:‌ احببتُ مثل خلقتُ است. در تعبيرات ما هم همينطور است. ما مي‌گوييم من اين كار را براي فلان آقا كردم، براي خودم كه نكردم.  سؤال...  جواب:‌ بله فاحببت؛ من دوست دارم كه اين كار را براي او انجام بدهم. من دوست دارم كه اين خانه را براي نمازگزارها بسازم . يكوقت انسان خانه مي‌سازد كه خود بنشيند، يك وقت خانه مي‌سازد كه ديگري بنشيند. مي‌گويد من دوست دارم ديگري در اينجا بنشيند.  سؤال...  جواب:‌ اين خود حب اثر فعلي اوست. نه اينكه من محبوبم دوست دارم كه معروف بشوم كه اگر معروف نشوم ناقصم و اگر معروف بشوم به وسيلهٴ معروف شدن اين نقص برطرف مي‌شود. لذا خلق كردم. اين فرض ندارد براي مبدئي كه كمال نامحدود است.  سؤال...  جواب:‌ هدف معنايش اين است كه بدون آن فعل اين هدف حاصل نيست. اين يك مطلب. و هدف هم يك امر كمالي و وجودي است،‌ اين دو مطلب. اين ديگر اختصاص به ما ندارد. هر كه هدف را مي‌شناسد،‌ اينچنين مي‌شناسد. اگر يك چيزي هدف شد،‌ امر وجودي است نه عدمي. و كمال است و نه نقص. اگر ذات اقدس اله هدف داشته باشد،‌ معنايش اين است كه اين ذات از بعضي از جهات كامل است،‌ از بعضي از جهات فاقد كمال، كاري را انجام مي‌دهد كه آن نقص را جبران كند. اين دربارهٴ كمال نامحدود فرض ندارد. نه تصديقش ممكن نيست،‌ تصور ندارد.  سؤال...  جواب:‌ نه. اگر يك كسي بتواند چهار كلمه به ديگري بياموزاند، او ياد بگيرد، تمام ثوابهايي كه او مي‌برد، اين هم در ثواب شريك است. نقص گوينده هم جبران مي‌شود. اگر او به جايي نرسيد، گوينده متأثر است مي‌گويد:‌ من لايق نبودم كه بتوانم دو كلمه خدمت بكنم. اين در هر دو حال اثر دارد.  سؤال...  جواب: نه ممكن است گوينده بگويد من كارم را كرده‌ام. آن گوينده، آن معلم، آن مدرسي كه توفيق نداشت دو نفر را بپروراند او بايد خودش را اصلاح كند كه حرف او اثر نكرد. او در درونش غصه‌ها دارد. اين مثل كارمند اداره نيست كه من آمدم سر پست، كسي نبود،‌ نبود من حقوقم را مي‌گيرم. اگر انسان ـ مسائل اعتباري كه نيست ـ نتواند خدمتي بكند، غمگين است و اگر بتواند خدمتي بكند،‌ خود به مقصد رسيده‌ است كه همهٴ‌ ثوابهايي را كه آن شخص مي‌برد، در نامهٴ‌ عمل اين هم مي‌نويسند.  سؤال...  جواب:‌ نه آنكه فرمود \*«يعبدونني لا يشركون بي شيئا»\*﴿10﴾ كه آيه‌اي بود كه در سورهٴ‌ نور قبلا خوانده شد. خدا معبود بشود، هدف مخلوق است نه هدف خالق. خداي سبحان عالم را نيافريد كه معبود بشود و معروف بشود كه اگر كسي او را عبادت نكرد يا او را نشناخت خدا به مقصد نرسيد. اين نه تنها تصديق ندارد تصور صحيح ندارد. يعني ما چه جوري تصور بكنيم تا برسيم به مسأله تصديق. چون هر فاعلي كاري را براي نيل به كمال انجام مي‌دهد اين يك مقدمه. اگر خود آن كمال، كمال محدود بود، او هم كاري را انجام مي‌دهد براي اينكه به كمال بالاتر برسد،‌ تا برسيم به آن هدفي كه كمال نامحدود است. حالا اگر آن فاعل آن هدف كه كمال نامحدود است،‌ او خواست كاري انجام بدهد،‌ بيرون از او كمالي فرض دارد كه آن فاعل كاري را براي اين كمال بيرون انجام بدهد؟ فرض ندارد تا نوبت به تصديق برسد. اگر يك چيزي كمال محض بود،‌ يعني كمال نامحدود،‌ آنگاه بيرون از كمال نامحدود چيزي نيست تا اين كاملي كه به كمال نامحدود كامل است، كاري را براي آن چيز انجام بدهد. لذا تعبير قرآن كريم است كه \*«هو الاول و الاخر»\*﴿11﴾‌ او مبدأ فاعلي اشياست. او مبدأ غايي اشياست. او هدف است، هدف كه ديگر هدف ندارد چه اينكه او فاعل است. فاعل كه ديگر فاعلي ندارد.  سؤال...  جواب:‌ جوابش اين است كه كار او هدف دارد، چون حكيم است خود او هدف ندارد، چون غني است. اينها از اسماء‌ حسناي خداي سبحان است. مي‌گوييم كار او هدف دارد چون از حكيم كار بي‌هدف صادر نمي‌شود. ذات اقدسش چون غني محض است،‌ منزه از آن است كه هدف داشته باشد. او سبوحٌ قدوسٌ از اينكه ناقص باشد و بوسيلهٴ هدف با نيل به هدف آن نقصش را طرح كند.  اينكه فرمود عبادت هدف خلقت است،‌ پس انساني كه به حضور خدا باريافت به خدا عرض مي‌كند \*«اياك نعبد»\*﴿12﴾ يعني من مثل آن هسته‌ام‌ كه سر از خاك برآوردم.  سؤال...  جواب:‌ ممكن است، حالا انشاء الله به آنجا كه رسيديم ممكن است عرض بشود به اينكه اين ذكر مسبَّب به ارادهٴ‌ سبب است يا نه خود عبادت است، مقدماتش به عنوان معرفت را در بر دارد. ممكن است.  سؤال...  جواب:‌ اين نعبد در سوره؟‌ نه همان نعبد است كه عبادت مي‌كنيم ديگر بله كه غايت خضوع است . منتها عبادت درجاتي دارد كه تعيين درجات عبادت به تعيين درجات معرفت است. هر كسي معرفتش بهتر بود،‌ عباداتش عاليتر است  استمرار عبادت  اينكه خداي سبحان فرمود :‌ هدف خلقت عبادت است،‌ يعني يكبار مرا عبادت كنند؟ من جن و انس را آفريده‌ام كه هر كدام به نوبهٴ‌ خود يكبار مرا عبادت كنند. كه اگر كسي يك بار نماز خواند،‌ بگوييم به هدف خلقت رسيده‌ است. يا نه خلقت براي عبادت است . يعني مادامي كه خلقت هست، عبادت هست. اينكه فرمود: \*«ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»\*﴿13﴾ يعني خلقت براي عبادت است. و خلقت هر لحظه است. اينطور نيست كه خداي سبحان ما را خلق كرده باشد ديگر بقاءً كاري به ما نداشته باشد. هر لحظه فيض خالقيت خدا مي‌رسد و هر لحظه اين فيض خالقيت را مخلوقها دريافت مي‌كنند هر لحظه هم بايد عبادت كنند. آنكه مي‌داند خلقت براي عبادت است،‌ حدوث عبادت به حدوث خلقت است، بقاي عبادت به بقاي خلقت است،‌ مي‌گويد نه تنها \*«ان صلاتي و نسكي»\*﴿14﴾ بلكه \*«و محياي ومماتي لله رب‌ العالمين»\*﴿15﴾ . آنكه به اين تحليل نرسيد،‌ خيال مي‌كند كه خلقت براي عبادت است بالاخره ما اين نماز پنج وقت را كه بايد بخوانيم، مي‌خوانيم. خيال كرد همينكه نماز بخواند يا روزه بگيرد اين به هدف رسيده است. خلقت براي عبادت است. خلقت هر لحظه است، عبادت هم هر لحظه. لذا يك موحد تمام شئونش را تحت برنامهٴ‌ الهي تنظيم مي‌كند. مي‌گويد \*«ان صلاتي و نسكي»\*﴿16﴾ همچنين و \*«محياي و مماتي لله رب العالمين»\*﴿17﴾. روي تمام شئونش حساب مي‌كند. روي قيام و قعودش حساب مي‌كند.  شئون زندگي يك موحّد  چرا در زيارت آل يس كه جزء‌ بهترين زيارتهاي ماست در پيشگاه حضرت ولي عصر (ارواحنا فداه) عرض مي‌كنيم: بر تمام شئون زندگي تو سلام. در آن زيارت آل يس مي‌گوييم وقتي مي‌نشيني، سلام بر تو. پا مي‌شوي، سلام بر تو. مي‌خوابي سلام بر تو . نماز مي‌خواني سلام بر تو. حرف مي‌زني سلام بر تو.  السلام عليك حين تقوم، السلام عليك حين تقعد  السلام عليك حين تقرء و تبين...  السلام عليك حين تركع و تسجد  السلام عليك في آناء ليلك و اطراف نهارك﴿18﴾  آن كسي كه مي‌گويد \*«ان صلاتي و نسكي و محياي و مماتي لله رب العالمين»\*﴿19﴾ در برابر انسان اينچنين ما هم عرض ادب مي‌كنيم،‌ مي‌گوييم بر تك تك شئون زندگي تو سلام. چرا چون اينچنين نيست كه قيامت براي خدا نباشد، قعودت براي خدا باشد او بالعكس . اينچنين نيست كه ركوع و سجودت براي خدا باشد خوابيدن و غذا خوردنت براي خدا نباشد. اينچنين نيست . اين زيارت آل يس به ما مي‌آموزاند كه يك موحد چگونه زندگي مي‌كند و در برابر او چگونه بايد عرض ادب كرد. اين از بهترين زيارتهاي ماست.  پس اگر يك كسي آشنا شد كه هدف خلقت عبادت است، مي‌گويد مادامي كه خلقت هست بايد عبادت باشد. مادامي كه خلقت هست بايد عبادت باشد. چون عبادت مستمراً‌ همراه خلقت است كه اگر يك وقتي عبادت از يك مرحله‌اي از مراحل انساني قطع بشود،‌ همان وقت است كه اين درخت در بين راه پوسيده . اين هسته‌اي كه بخواهد بارور بشود، در همهٴ‌ شئون بايد در شجريت حركت كند تا نخل باسق بشود. و اگر يك وقت در بين راه بخشكد آب به او نرسد،‌ اين از هدف مانده است. نبايد بگويد من يكبار عبادت كردم. خب پس از اينكه فرمود:‌ \*«و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»\*﴿20﴾‌ روشن مي‌شود كه عبادت هدف خلقت مخلوق است و نه خالق و حدوث عبادت به حدوث خلقت مرتبط است و بقاي عبادت به بقاي خلقت مرتبط است كه كل لحظه خلقت هست و كل لحظه هم هدف دارد و آن عبادت است.  يقين عبادي و آثار آن  اما عبادت كردن هدف نهايي انسان است؟ انسان همين كه عبادت كرد،‌ كافي است يا تازه عبادت هم هدف نيمه راه است؟ عبادت را براي چيزي ديگر انجام مي‌دهند. هستهٴ درخت خرما هدفش درخت خرما شدن است يا هدفش آن است كه درخت خرما بشود كه ميوه بدهد؟ پس درخت خرما شدن گرچه هدف هسته است،‌ اما هدف نهايي نيست. هدف متوسط است. انسان كه عبادت مي‌كند، براي اينكه عابد بشود،‌ يا براي اينكه يقين پيدا كند؟‌ در سورهٴ حجر فرمود:‌ \*«و اعبد ربك حتي يأتيك اليقين»\*﴿21﴾ در پايان سورهٴ حجر. فرمود: \*«و اعبد ربك حتي يأتيك اليقين»\*﴿22﴾ اين \*«و أعبد ربك حتي يأتيك اليقين»\*﴿23﴾ يعني اگر خواستي يقين پيدا كني راهش عبادت است. انسان تا به يقين نرسد در معرض زوال و دگرگوني است . اما وقتي به يقين رسيد، مي‌آرمد.  سؤال...  جواب‌: بله البته چون يقين يكي از مصاديق امور يقينييه، موت است،‌ به او تطبيق كردند و گرنه نه يقين به معناي موت باشد. اينها به شهادت آن آيهٴ \*«حتي أتانا اليقين»\*﴿24﴾ اينچنين برداشت كردند كه \*«حتي أتانا اليقين)﴿25 ﴾ يعني حتي متنا يا حتي ادركنا الموت نه چون يقين بعد از موت حاصل مي‌شود، از اين جهت احياناً گفته شد كه \*«حتي أتانا اليقين»\*﴿26﴾‌ يعني حتي ادركنا الموت و حتي متنا. و گرنه يقين به معناي خود يقين است. يقين به معناي موت نيست.  سؤال...  جواب:‌ بله يكي از مراحل يقين، مرگ است كه بوسيلهٴ او يقين پيدا مي‌شود.  سؤال...  جواب:‌ به جهنمي‌ها مي‌گويند: \*«اصلوها فاصبروا أو لاتصبروا»\*﴿27﴾ . شما كه قبلاً يقين پيدا نكرديد حالا يقين پيدا كنيد. اين يقين كه مشكلي را حل نمي‌كند كه . يقين پيدا مي‌كند بله آتشي هست. مي‌گويد \*«ربنا أبصرنا و سمعنا»\*﴿28﴾ حالا يقين پيدا كرده‌اند.  سؤال...  جواب:‌ نه عبادت كردن و خضوع كردن،‌ خود براي رسيدن به يك مرحله‌اي از مراحل عالي معرفت است.  سؤال...  جواب:‌ آن كدام معرفت است؟‌ آن معرفت دردناك است. اين به جهنمي‌ها مي‌گويند: ببين حالا جايت را ببين. اينكه بدرد نمي‌خورد. آن معرفت را كه نشانش نمي‌دهند. آن معرفت لذت بخش را كه \*«إنَّهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون»\*﴿29﴾ خداي سبحان بهشتي دارد كه \*«تجري من تحتها الأنهار»\*﴿30﴾‌ فوق بهشت درجات و معارفي دارد كه \*«فادخلي في عبادي و ادخلي جنتي»\*﴿31﴾ آنها كه لذت بخش است به اين نشان نمي‌دهند. چون \*«انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون»\*﴿32﴾ آنكه دردآور است به نام شعله مي‌گويند ببين. اين يقين كه كمال نيست. اينها همان است كه مي‌گويند كه اي كاش من نمي‌دانستم كه جريان كار من چي بود؟ يا \*«هلك عني سلطانيه»\*﴿33﴾ \*«و لم ادر ما حسابيه»\*﴿34﴾ . اي كاش من يقين پيدا نمي‌كردم. اي كاش به اينجا نمي‌رسيدم .  سؤال...  بقاي در مقام يقين منوط به بقاي عبادت  جواب:‌ بله حالا آن هدف متوسط است. هدف مخلوق است منتهي هدف متوسط. صرف عبادت كردن هدف نهايي نيست. پايان سورهٴ‌ حجر دارد كه \*«و اعبد ربك حتي يأتيك اليقين»\*﴿35﴾؛ خدا را عبادت بكن تا به يقين برسي. اين حتّي براي بيان منفعت و هدف است نه بيان حد و غايت. بيان ذلك اين است كه يك وقتي مي‌گويند اين نردبان را طي كن تا پشت بام را ببيني، تا پشت بام را ببيني. يك وقت مي‌گويند از اينجا، از مرفق تا سرانگشت را غسل كن اگر گفتند از مرفق تا سرانگشت غسل كن، يعني وقتي شستي به سرانگشت رسيدي ديگر غسلي نيست تمام شد. اما اگر گفتند نردبان را طي كن تا پشت بام را ببيني آن براي بيان منفعت طي نردبان است نه براي حد طي كردن و غايت طي كردن. نه يعني اگر رسيدي به بالا و روي پله ده پا گذاشتي پشت بام را ديدي، حالا بگويي نردبان چي؟ چون اگر گفتي همان جا مي‌افتي. فايدهٴ‌ طي نردبان و بالا رفتن نردبان اين است كه انسان پشت بام را ببيند. نه اينكه اين پله‌ها را طي كن تا ببيني اگر ديدي ديگر بگويي نردبان چي؟ كه اگر گفتي، گفتن همان، سقوط هم همان. آيهٴ سورهٴ حجر نمي‌گويد عبادت كن تا به يقين برسي حالا كه به يقين رسيدي ديگر عبادت چي؟ اين بيان حد نيست . اين بيان منفعت است. يعني اگر خواستي يقين پيدا كني راهش عبادت است. چنين جايي كه از تو پوشيده است، ببيني جهان غيب را ببيني راهش عبادت است مثل اينكه به انسان مي‌گويند اگر خواستي ماه را ببيني اين نردبان را بالا طي كن به پلهٔ ده كه رسيدي ماه را مي‌بيني هنگام استهلال . نه اينكه اگر اين نردبان را طي كردي به پلهٴ ده رسيدي حالا كه به پلهٔ ده رسيدي بگويي كه ماه را ديدم نردبان چيه؟ چون اگر بگويي همان جا مي‌افتي. انسان مادامي كه روي پلهٔ‌ ده نردبان ايستاده است مي‌تواند ماه را ببيند. بيان \*«و اعبد ربك حتي يأتيك اليقين»\*﴿36﴾ بيان منفعت است نه حد و غايت. نه يعني اينقدر عبادت كن تا به مرحلهٴ‌ يقين برسي كه حالا اگر به مرحلهٔ‌ يقين رسيدي ديگر عبادت لازم نيست.  سؤال...  جواب:‌ اصلاً ديدن ماه به اين است كه انسان رو پلهٴ ده بايستد. يعني مادامي كه به نردبان تكيه دارد مي‌تواند ببيند. و اگر به نردبان تكيه نكند و بگويد نردبان چه كه مي‌افتد. انساني كه به مرحلهٴ‌ يقين رسيد به بركت عبادت به اين يقين رسيد. مادامي كه به عبادت تكيه مي‌كند اهل يقين است و مي‌بيند. اگر يك لحظه‌اي عبادت را ترك كرد، ترك عبادت همان و كفر و ارتداد و محروميت همان. اينطور نيست كه خدا را عبادت بكن تا به يقين برسي كه حالا اگر به يقين رسيدي ديگر عبادت لازم نباشد. اين بيان حد و غايت نيست. بيان منفعت و بركت است. اگر خواستي به اين بركت برسي راهش عبادت است. اين معلوم مي‌شود كه انسان عبادت را به منزلهٴ نردبان مي‌داند. عبادت را به منزلهٴ‌ درخت مي‌داند. درخت هدف نهايي هسته نيست. هسته درخت نمي‌شود كه بيارايد. هسته درخت مي‌شود كه به بار آيد. ثمر بدهد. نه فقط سبز بشود.  اگر كسي عبادت نكرد،‌ بداند مثل آن حبه‌اي است كه در دل خاك پوسيده \*«و قد خاب من دسيها»\*﴿37﴾ و اگر كسي عبادت كرد اما چيزي براي او روشن نشد، اين فقط بايد بداند يك مثل درختي است كه سبز شده است،‌ مي‌آرايد ولي باري نمي‌دهد. اين همان است كه احياناً گفته مي‌شود \*«ويل للمصلين»\*‌﴿38﴾ نماز مي‌خواند،‌ اسقاط تكليف مي‌شود،‌ اما بهره‌اي از نماز نمي‌برد. يك نورانيتي، يك مشاهده‌اي، يك صفاي ضميري، چيزي از نماز عايدش نمي‌شود. لذتي ببرد اينطور نيست. او از يك سيب يا يك پرتقال بيش از نماز ظهر و عصر لذت مي‌‌برد. نماز ظهر و عصر را به عنوان تكليف مي‌خواند، او را به عنوان لذت و علاقه، ميل مي‌كند. اين \*«ويل للمصلين»\*﴿39﴾ است. اين هم به هدف رسيد. البته كسي كه بي نماز است ويل او سنگين‌تر است. اما كسي كه يك نماز اسقاط تكليفي مي‌خواند،‌ اين عبادتي كه بتواند هدف آفرينش باشد ندارد. حالا اگر عبادت كرد و به مرحلهٴ يقين هم رسيد و اين يقين فائدهٴ‌ عبادت شد نه مرز عبادت،‌ آنگاه بايد اين يقين را شكوفاتر كند.  تفاوت يقينهاي حاصل از عوامل گوناگون  يقيني كه با نماز و روزه پيدا مي‌شود،‌ غير از يقيني است كه با بحث و درس پيدا مي‌‌شود. غير از يقيني است كه با مشاهدهٴ معجزه پيدا مي‌شود. آن يقيني كه با مشاهدهٴ‌ معجزه پيدا شده او را فرعون هم داشت، نوري به بار نياورد. چون دربارهٴ فرعون هم خداي سبحان فرمود او يقين پيدا كرد. اما اين كار كرد. \*«و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم»\*﴿40﴾ آنها اين يقين را هم داشتند. يك عالم بي عمل از نظر مسائل علمي يقين دارد اما چون نور ندارد، باكش نيست. آيهٴ 14 سورهٴ نمل \*«وحجدوا بها واستيقنتها انفسهم»\*﴿41﴾ بعد از ارائهٴ‌ معجزات يقين پيدا كردند. بعد از اينكه عصاي موساي كليم (سلام الله عليه) جلوي سحر سحره را گرفت برايشان روشن شد كه موساي كليم (سلام الله عليه) حق مي‌گويد اما اين يقيني نبود كه نور بدهد، فقط يقين برهاني و دليلي و فكري بود. \*«و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم»\*﴿42﴾ چرا جحدوا بها؟ براي اينكه \*«ظلماً و علواً‌ فانظر كيف كان عاقبه المفسدين»\*﴿43﴾‌ پس منظور اين يقيني كه در سورهٴ‌ حجر فرمود، يقين مدرسه نيست، يقين دليل نيست، يقين ديدن معجزه نيست. آن يقيني است كه با چراغ عبادت پيدا شده است نه با فكر. آن ديگر ممكن نيست انسان را تنها بگذارد. آن يقين ممكن نيست انسان را رها كند. چون نور است و نور ممكن نيست به انسان نشان ندهد. نور درون و بيرون را نشان مي‌دهد.  منشأ و سرّ تن دادن به گناه  اينكه مي‌بينيد انسان احياناً تن به گناه مي‌دهد، چون «حُفَّت النار بالشهوات»﴿44﴾؛ يك روكشي از لذايذ براي گناهان است، انسان آن روكش را مي‌بيند آن درون را نمي‌بيند به اشتياق اين روكش لذيد جلو مي‌رود و به دام درون مي‌افتد. اين منشأ گناه كردن است . حالا اگر كسي نور داشت هم درون را مي‌بيند هم بيرون را. و ديگر ممكن نيست يك انسان عاقل دست به آتش بزند. آن يقين، يقين نور است . آن ديگر انسان را رها نمي‌كند. و چون يقين داراي درجاتي است «لا الي نهايه» براي عبادت هدف نهايي است لا الي نهايه.  جز اندكي از انسانها، همه گرفتار تكاثرند  گوشه‌اي از اينرا در سورهٴ الهيكم التكاثر بيان فرمود. در سورهٴ الهيكم التكاثر كه جريان فايدهٴ يقين را تشريح مي‌كند،‌ مي‌‌فرمايد به اينكه \*«الهيكم التكاثر»\*﴿45﴾ در بيان حضرت امير (سلام الله عليه) است كه «كل القوم الهاهم التكاثر»﴿46﴾ مگر اوحدي از انسانها. اكثري مردم گرفتار تكاثرند. كسي كه در مسائل مالي كار مي‌كند تكاثر در مال كسي كه تو مسائل نژادي و قبيلگي ابتلاء‌ دارد، تكاثر اولاد و قبيله كسي كه تو حوزه‌ها و درس و بحث است، تكاثر مستمع و شاگرد و خواننده و نماز جماعت است، مأمومين و امثال ذلك. اين شيطان اينچنين نيست كه اين دام تكاثر را فقط براي اهل ماده و اقتصاد گسترده باشد كه در حوزه‌ها سخن از تكاثر نباشد. اينچنين نيست حالا آنروز معلوم مي‌شود كسي با آمدن و رفتن شاگرد و شنونده بها داد در قيامت چه عذابي را بايد بكشد. كار آساني نيست خلاصه. اينچنين نيست تكاثر مال بازار باشد مال حوزه نباشد. لذا حضرت فرمود: «كل القوم الهاهم التكاثر»﴿47﴾ آنكه يك سخنراني كرد بعد گفت امروز ماشاءالله جلسه ما جمعيت فلان بود، اين به حق في قلبه مرض. بايد خودش را معالجه كند. اينچنين نيست تكاثر فقط در مسائل مال باشد كه حضرت فرمود: «كل القوم الهاهم التكاثر»﴿48﴾ فقط اوحدي از انسانها را استثناء مي‌كند. \*«الهيكم التكاثر حتي زرتم المقابر كلا سوف تعلمون»\*﴿49﴾ بعدها مي‌فهميد . \*«ثم كلا سوف تعلمون»\*﴿50﴾ بعدها مي‌فهميد. اين تهديد است.  آنگاه فرمود به اينكه حالا لازم نيست بميري تا بعد بفهميد. \*«كلا لو تعلمون علم اليقين لترون الجحيم»\*﴿51﴾‌ اگر شما آن علم يقين را داشته باشيد نه علم اليقيني كه با برهان و امثال ذلك پيش بيايد كه او احياناً با معصيت هم همراه است آن يقيني كه محصول عبادت است اگر آن يقين باشد هم اكنون جهنم را مي‌بينيم. بهشت را مي‌بينيم.  شهود، يقين حاصل از عبادت  آن حالاتي كه براي شهدا در شب عاشورا پيش آمده بود،‌ چي بود آنها چي را ديدند شب عاشورا؟‌ نه اينكه حضرت اول نشانشان داد، بعد از اينكه آزمون شدند،‌ تجربه شدند وفا و عهدشان مشخص شد، حضرت به اينها اين جايزه را مرحمت كرد، جاي اينها را به اينها نشان داد. نه اينكه اول جا را ديدند گفتند خب حالا كه جايمان اين است پس بجنگيم. چون مصمم شدند براي جنگيدن حضرت به اينها اين بركت را مرحمت كرد. هيچ لذتي بالاتر از اين نيست. و اين درجاتش لا الي نهايه است. يقين به اين معني يعني شهود اين درجاتش لا الي نهايه است تا برسد به قلهٴ‌ لقاء حق، مثل آن است كه يك هستهٴ درخت مي‌كوشد درخت بشود وقتي درخت شد مي‌كوشد ميوه بدهد وقتي ميوه شد ميوهٴ درختهاي يك باغ را انسان به صورت عصارهٴ شربت و شهد و رب در يك شيشه جمع مي‌كند. ممكن است يك باغي كه چند صد درخت دارد، محصول تمام اين تلاشها در يك شيشه جمع بشود و آن شهد اين باغ است. و آن شربت اين باغ است و آن عصارهٴ اين درخت‌ها است. اين محصول حاصل درخت است. حاصل درخت ميوه است محصولش همان شربت است پس اگر كس از اين هسته بپرسد به دل خاك رفتي، مي‌كوشي چه بشوي، مي‌گويد مي‌كوشم كه شهد و شربت بشوم. يا اگر به يك بوتهٴ‌ گل بگويند چه مي‌شوي،‌ نمي‌گويد مي‌خواهم درخت گل بشوم، نمي‌گويد مي‌خواهم گل بدهم‌ مي‌گويد مي‌خواهم گلاب بشوم. گلاب هدف گل است، گل هدف درخت گل است . درخت هدف آن بوتهٴ‌ اوليه است.  سؤال...  جواب: اين چون يقين را براي متقين بيان كرد، خداي سبحان هم دربارهٴ متقين فرمود: \*«ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا»\*﴿52﴾ اينها اهل تقوي شدند، خداي سبحان آن نورانيت را به اينها مرحمت كرده است. نه اينكه متقي از پيش خود اين نورانيت دارد، تقوي هم همان عبادت خاصه است.  (و الحمد لله رب العالمين)  پاورقي‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (2) سورهٔ ذاريات، آيهٔ 56.  (3) سورهٔ ذاريات، آيهٔ 56.  (4) سورهٔ ذاريات، آيهٔ 56.  (5) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 8.  (6) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 8.  (7) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 8.  ﴿8﴾ بحار، ج 84، ص 199 ؛ قال سبحانه: كنت كنزاً مخفياً فأحبتُ أن أعرف فخلقت الخلق كي أعرف.  (9) سورهٔ ابراهيم، آيهٔ 8.  ﴿10﴾ سورهٔ نور، آيهٔ 55.  (11) سورهٔ حديد، آيهٔ 3.  (12) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 5.  (13) سورهٔ ذاريات، آيهٔ 56.  (14) سوره انعام، آيهٔ 162.  (15) سوره انعام، آيهٔ 162.  (16) سوره انعام، آيهٔ 162.  (17) سوره انعام، آيهٔ 162.  (18) مفاتيح الجنان، زيارت آل يس.  (19) سورهٔ انعام، آيهٔ 162.  (20) سورهٔ ذاريات، آيهٔ 56.  (21) سورهٔ حجر، آيهٔ 99.  (22) سورهٔ حجر، آيهٔ 99.  (23) سورهٔ حجر، آيهٔ 99.  (24) سورهٔ مدثر، آيهٔ 47.  (25) سورهٔ مدثر، آيهٔ 47.  (26) سورهٔ مدثر، آيهٔ 47.  (27) سورهٔ طور، آيهٔ 16.  (28) سورهٔ سجده، آيهٔ 12.  (29) سورهٔ مطففين، آيهٔ 15.  (30) سورهٔ بقره، آيهٔ 25.  (31) سورهٔ فجر، آيات 29 ـ 30.  (32) سورهٔ مطففين، آيهٔ 10.  (33) سورهٔ حاقه، آيهٔ 29.  (34) سورهٔ حاقه، آيهٔ 26.  (35) سورهٔ حجر، آيهٔ 99.  ﴿36﴾ سورهٔ حجر، آيهٔ 99.  (37) سورهٔ شمس، آيهٔ 10.  (38) سورهٔ ماعون، آيهٔ 4.  (39) سورهٔ ماعون، آيهٔ 4.  (40) سورهٔ نمل، آيهٔ 14.  (41) سورهٔ نمل، آيهٔ 14.  (42) سورهٔ نمل، آيهٔ 14.  (43) سورهٔ نمل، آيهٔ 14.  (44) بحار، ج 67، ص 78.  (45) سورهٔ تكاثر، آيهٔ 1.  (46) بحار، ج 75، ص 152.  (47) بحار، ج 75، ص 152.  (48) بحار، ج 75، ص 152.  (49) سورهٔ تكاثر، آيات 1 ـ 3.  (50) سورهٔ تكاثر، آيهٔ 4.  (51) سورهٔ تكاثر، آيات 5 ـ 6.  (52) سورهٔ انفال، آيهٔ 29.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |